

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در تشخّص صورت خارجی در ذهن

بود و اینکه هر شیئی که دارای معنایی است که در ذهن

متصوّر می‌شود، این متشخّص می‌شود به همان وجود

خاص که قابل انطباق بر فرد دیگر نیست و لذا ماهم در

محاورات می‌گوئیم: آقا این دیدگاه شخصی شماست، یا

این تصور ذهنی شماست یا شما اینطور تصور کردید و

دیگری شاید به شکل دیگری تصور کند. این حکایت

از این مساله می‌کند که وجود ذهنی هم مانند وجود

خارجی متشخّص و متعین است و تعینش هم به

واسطه همان وجود است. در بحثهای گذشته مرحوم

آخوند فرمودند که آنچه که موجب تشخّص است،

عبارت از وجود است و ماهیت موجب تشخّص

نیست البته راجع به ماهیت هم اگر رفقا یادشان باشد

صحبت شد که تفسیری که از ماهیت آورده شده است

با آن معنایی که ما از ماهیت کردیم يك مقداری تفاوت

دارد یا اینکه اصلاً فقط تفاوت در ابهام و تفصیل دارد. چون برای ماهیت آن معنائی که متصوّر است يك معنای عدمی است که هیچ قابلیت برای حمل صفات و اتصاف به اشیاء را ندارد و هرچه هست همان وجود است که آن وجود ماهیت را اصالت می‌بخشد و عرض شد که اگر ماهیت به معنای عدم محض باشد دیگر معنا ندارد برای عدم محض حکمی بشود یا اینکه صفتی بر او بار بشود یا اینکه بتواند اصل وجودی قرار بگیرد و نه اینکه ماهیت در قبال وجود، وجودی دارد که منظور وجود در قبال هستی است به نحوی که با آن وجود قائل به ثنویت و اعتقاد به دو اصل قدیم در اینجا بشویم، بلکه ماهیت عبارت است از همان حدّ وجودی نه به عنوان عدم، حدّ وجود با عدم فرق می‌کند. عدم لاینخبر به است و لکن حدّ وجودی همان وجود است، منتهی آن حدّ وجودی که عبارت است از تشخّص و تعین وجود به انحاء مختلف. بنابراین ماهیتی که در ذهن تصور می‌شود، خودش من الوجود است منتهی وجودش وجود مجرد است چون قائم به نفس و قائم به

ذهن است و ظرف تحققش ذهن است ولی این جزئیتی که به واسطه ذهن برایش پیدا شده است، از ناحیه وجود برای ماهیت پیدا شده است یعنی وجود ذهنی موجب این جزئیت شده است ولی همین ذهن این وجود ذهنی را از این ماهیت جدا می‌کند وقتی جدا شد جزئیتش هم از دست خواهد رفت تا وقتی که قائم به ذهن است قابل صدق برخارج نیست تا وقتی که قائم به ذهن است موجب تسری به ماهیت دیگر و به وجود دیگر نیست، مال همین آقا است از داخل شکم و نفس او اصلاً در نمی‌آید تا اینکه بخواهد به يك امر دیگری صدق بکند، این مال همین است و در این صورت به هیچ عنوان نمی‌شود به آن دست زد ولی همین که آن استنادش را به آن شخص حذف کردیم وجودی را که باعث تشخص او شده است، کنار می‌زنیم و همه این کارها را ذهن می‌تواند انجام دهد. این ذهنی که خدا به ما داده است يك شیء عجیب و غریب است برای خودش می‌برد و می‌دوزد و مونتاژ می‌کند و هرکاری دلش بخواهد می‌کند، گاه را کوه و کوه را گاه می‌کند،

جاهل را عالم نحریر و عالم نحریر را شخص بیسواد می‌کند، خدا کرده دیگر چکارش می‌شود کرد. عالم صالح را يك فاسقِ فاجر معرفی می‌کند، پسر پیغمبر را به عنوان خارجی بر خلیفه حق زمان حضرت یزید بن معاویه می‌کند و پسر پیغمبر، امامِ مفترض الطاعی را چون بر خلیفه زمان خروج کرده است، فاسق و فاسد و مفسد معرفی می‌کند لذا واجب‌القتل است آن هم چه خلیفه‌ای؟ جناب یزید سگ باز، فاحشه‌باز، میمون‌باز، از این بازها هرچه بگویید این بزرگوار قابلیت حمل بر اینها را دارد، آخر هر چیزی قابلیت می‌خواهد هر کسی نمی‌تواند استعداد هرچه باز می‌خواهد، داشته باشد، این خلیفه و جانشین رسول خدا، قابلیت حمل اینها را دارد يك موضوع بسیار وسیع و فراخی است. می‌آید پسر پیغمبر را فاسد و مفسد و آن آدم را به عنوان صالح و خلیفه معرفی می‌کند. این روایاتی که جعل شده و آمدند این آیه **وَ إِذَا تَوَلَّى سَعِي فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثُ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ**

لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ^۱ را حمل بر امیرالمؤمنین کردند و آن آیه

خاتم بخشی امیرالمؤمنین را به ابن ملجم نسبت دادند!

اینها کار کیست؟ کار ذهن است کار ذهن، اصلاً همین

است که می آید و درست می کند این را می گذارد جای

آن و آن را می گذارد جای این و خدا هم کمکش

می کند و شیطان هم کمک می کند و می گوید حالا که

می خواهی وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ

شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ^۲ خیلی آیه عجیبی است که هر کسی

مسیرش از مسیر خدا دور بشود خدا رهایش نمی کند

و نمی گوید حالا تو مسیرت دور شد برو پی کارت، نه

ما در کنارت شیطان می آوریم یا جای ما است یا جای

شیطان، حدّ فاصل هم ندارد یا این یا آن، اگر آمدی در

مسیر ما ملائکه می آیند و قرین تو می شوند و اگر

نیامدی شیطان است که نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا بعد می فرماید

این شیاطین می آیند و کمکش می کنند.

مرحوم آخوند هم در اینجا به همین قضیه

^۱ سوره بقره آیه ۲۰۵

^۲ سوره زخرف آیه ۳۶

می خواهد اشاره کند قیل ان الکلیة هی مطابقی الصورة العقلية لامور كثيرة، حقیقت کلی عبارت است از تطابق صورت عقلیه با امور بسیار لا من حیث کونها ذات هویة قائمة بالذهن نه از حیثیت اینکه این صورت عقلیه دارای هویتی است که قائم به ذهن است لا من حیث کونها ذات هویة که قائمة بالذهن یا قائمة بالذهن، قائمی بهتر است که به آن هویت برگردد آن معرفی است دارای یک هویت، هویت یعنی وجود خود آن صورت عقلی وجود، منتهی وجودش خارج از ذهن است بل من حیث کونها ذاتا ادراکی غیر متأصلی فی الوجود شما وجود را در اینجا در نظر نمی گیرید بلکه همان حقیقت مثالیة او را که قابل انعکاس است و جهت مرآتى دارد آن را ما در نظر می گیریم که آن غیر متأصله فی الوجود است و بر آن وجودی بار نمی شود، فقط یک ماهیت است چون ما وجود ذهنی را از او منسلخ کردیم و وقتی منسلخ شد، می شود ماهیتی جدای از آن وجود ذهنی، لذا خود انسان این مساله را درک می کند وقتی شما یک زیدی را در ذهنتان تصور می کنید آن حالتی را

که در ذهن دارید آن حالت مال خودتان است و يك تصور جزئی است که آن حالت ارتباطی به دیگری ندارد گرچه نظیر او ممکن است برای شخص دیگری پیدا بشود. مرحوم آقا می فرمودند یکی از مؤیدات وحدت وجود این است که وقتی يك حال واحدی بیاید برای عده‌ای از افرادی که مستوی المرتبه باشند همه به يك نحوه تجلی را ادراك می کنند و این قضیه دیده شده که يك حال می آید، يك کشف می آید، يك انفتاح و يك مساله و يك معنا می آید برای چند نفر وقتی که از این سوال می کنی همین را می گوید، از دیگری سوال می کنی همین را می گوید، همه يك چیز را می گویند در حالتی که هر کدام از اینها يك وجود جزئی برای خودشان دارند آنی که الان دارای نفس است و این نفس ارتباطی با نفس دیگری ندارد آن برای خودش نفس است و زید است و خصوصیات است و آن هم برای خودش يك نفس و يك خصوصیات دیگری دارد ولی آن حالی که حال واحد است آن حال واحد است در چند جا مستقر می شود اگر استعداد برای تلقی آن

شخص در آن مرتبه داشته باشد، اگر نه نداشته باشد و فکرش در خانه‌اش باشد، دارد به شام شبش فکر می‌کند جلسه عصر جمعه به جای اینکه فکرش را در مسائل صحیح ببرد، دارد فکر می‌کند که محله مکرمه مطوله این چه غذائی درست کرده است یا اینکه میهمان می‌خواهد بیاید حالا که می‌خواهم بروم خانه باید ماست بگیرم چیزهای دیگر بخرم ...، نه آقا جان آن می‌آید و به این نمی‌خورد و می‌رود و به بقیه می‌خورد، به این ماست می‌دهند و ماست گیرش می‌آید! و یکی از مؤیدات مساله وحدت وجود همین مشاهداتی است که برای عده کثیری از افراد که مستوی المرتبه هستند و دارای استعداد تلقی هستند برای آنها پیدا می‌شود و همه يك مطلب را ادراك می‌کنند و خیلی عجیب است که همان مساله که برای این افراد در این مرتبه پیدا شده است، همان مطلب برای افرادی که مافوق اینها هستند به يك شکل دیگر پیدا می‌شود این خیلی عجیب است یعنی يك واقعیت از عالم مشیت نزول می‌کند و این در هر مرتبه صورت خاص خودش را دارد در این مرتبه

صورت معنا دارد در يك مرتبه صورت ظاهری پیدا می کند در مرتبه دیگر صورت ماده یا صورت مثالی پیدا می کند هر کدام از اینها صورت خاص را دارد و افراد مستعد تلقی در هر مرتبه همان صورت را تلقی می کنند. ممکن است صدمرتبه داشته باشد. لذا مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه می فرمودند من این مطلب را از قول مرحوم آقا نقل می کنم ایشان می فرمودند حالتی بر من می گذرد که خود را در عالمی از معانی می یابم که نمی دانم به کدام يك از آنها را تمرکز کنم یعنی اینقدر معانی غریبی است که نمی توانم تمرکز کنم تا می خواهم به یکی از اینها توجه کنم يك مرتبه می بینم عوالمی گذشت که اصلاً از دید من محو شد اصلاً چیز جدیدی پیدا شد واقعاً اینها در کجا هستند که عوالم، نه يك عالم يك مرتبه رفتند بالا که تا می خواهند توجه کنند يك ثانیه یا چندثانیه آدم می خواهد نظرش را بیاندازد در يك حقیقتی که برای او کشف شده می بیند اصلاً چندتا عالم را گذرانند نه اینکه به عالم بالاتر رفت و با يك پدیده جدید و عوالم جدیدی روبرو شد و يك معانی جدید،

بلکه چند مرتبه را طی کرد که اصلاً این ارتباطی به آن

ندارد آن وقت می‌گویند این حرفها درست است؟!!

غير متأصلة في الوجود فهي وجودها كوجود

الاضلال المقتضية للارتباط بغيرها من الامور

وجودش اذلال است، وجود عکوس است که ارتباط

به غیر خودش را اقتضا می‌کند و باید يك صاحب الظلة

باشد تا اینکه بتواند انعکاس در مراتب مختلف خارج

پیدا کند حالا سواء كان ذهنية او خارجية حالا

می‌خواهد آن اذلال، اذلال ذهنیه باشد یا خارجیه

باشد دیگر تفاوت نمی‌کند مثل انعکاس نور و انعکاس

صور در نواحی خارجی یا اینکه در ذهن باشد و آن

صورت ذهنی انعکاس به خارج پیدا کند و مصادیق

خارجی داشته باشد بالاخره این ذهن يك استنادی به

آن صاحب ظل دارد که همان خود نفس است از این

نظر و يك انعکاسی دارد به خارج که آن مربوط به خود

آن ماهیتش می‌شود نه هویتش، و سواء أتقدمت هي

عليها او تأخرت حالا می‌خواهد متقدم باشد بر آن امور

یا اینکه متأخر از آن امور باشد، فرق نمی‌کند یعنی آن

اظلال متقدم باشند یا متأخر باشند، چون گاهی اوقات امر بعد از آن پیدا می‌شود گاهی قبل پیدا می‌شود. آن ذهن در جائی که انسان می‌خواهد انتزاع يك امر مشترك را بکند و از جزئی به کلی برسد آن اظلال مقدم می‌شوند و اگر نظر به کلی داشته باشد و بعد بخواهد به مصادیق آن نگاه کند این متأخر می‌شود و من الکلی بعضی از اقسام کلی ما داریم که اینها، يتقدم علی الجزئیات الواقعی فی الاعیان اینها مقدمند بر جزئیاتی که در اعیان خارجی هستند کتصورات المبادی مثل اینکه مبادی مافوق، اینها تصورات معلولات خودشان را دارند و علل تصور معلولات را می‌کند. این تصور معلولات برای علل در حالی است که هنوز معلول وجود خارجی ندارد ولی این تصور علت چیست؟ که این علت تصور می‌کند معلولی را که از او ظهور پیدا می‌کند، ظهور معلول از علت این قبلا باید از نقطه نظر ذهنی تصوری تقدّم طبیعی داشته باشد بر تعین خارجی معلول فیسمی ما قبل الکثرة به این می‌گویند تصورات ما قبل الکثرة یا کلیات و منها ما یسفتاد من الخارج از

جزئیات ما به آن کلی پی می‌بریم کعلومنا الكلية
المنتزعی من الجزئیات الخارجیة مانند علوم ما که از
جزئیات خارجیه انتزاع کلی را می‌کنیم فیسمی ما
بعداکثری به این می‌گویند علوم وتصورات
مابعداکثره ومّا یحقّق معنی المطابقة حالا ایشان دارد
مثال می‌زند می‌گوید این معنای مطابقه را دارم برای
شما توضیح می‌دهم و مثال می‌زنم انک اذا رأیت
شخصا انسانیا حصل فی ذهنک صوری الانسان المبرّاة
عن العوارض وقتی شما یک شخص انسان را تصور
کنید، یک صورت انسانی که عاری از عوارض شخصیة
خارجیه هست در ذهن شما نقش می‌بندد چون خارج
که در ذهن شما نمی‌آید ثم اذا أبصرت شخصاً آخر منه
اگر یک انسان دیگری را شما دیدید، شما چشم باز
کردید یک انسان را در این مدرسه دیدید خوب برای
شما یک صورت ذهنی از این انسان، بعد یک دفعه
سرتان را برمی‌گردانید می‌بینید یک نفر دیگر آن گوشه
است آن که دارید می‌بینید چطوری لا يقع فیهِ صوری
اخری دیگر یک صورت دیگری جدای از آن انسان در

ذهن شما نمی آید شما همان را منطبق بر این می کنید یعنی همان صورت ذهنی که هنوز در ذهن شماست و بستگی به هوش شما دارد با بعضی ها الان حرف می زنی می گوید چه گفتی؟ بابا همین الان گفتم، چه گفتم؟! حواست کجاست؟ دیگر اینجا باش، بابا از خانه درآمدی و فعلا اینجا مدرسه است و بحث است ولی این یادش می رود و بعضی ها نه اینها که زود یادشان می رود تا آن صورت انسان آن ماهیت را در ذهن می آورند يك مرتبه یادشان می رود که اصلا کی بوده؟ يك نگاه می کند می گوید اه این کی است؟ دوباره يك صورت انسان جدید می آید ولی بعضی ها هستند خیلی عجیب، يك کسی را من می شناختم فوت کرده پیر هم بود می گویند این اگر بیست سال پیش با يك نفر در يك جلسه بود، با وجود ازدهام و مراجعات زیاد می شناخت. حافظه بعضی ها خیلی عجیب است حتی يك لحظه این می شناخت و می دانست که این کیست می گویند این قضیه واقعیت دارد می گویند: طلبه ای يك روز رفت پیش آقای بروجردی گفت زخم دارد

می‌زاید، آقای بروجردی يك پولی به او داد و بعد گفت این پیر است کثرت اشتغالات و درس و اینها یادش رفت، سه ماه دیگر رفت گفت عیالم دارد می‌زاید و دوباره يك پولی به او داد. در آن موقع که بیمارستان نبود، قابله زیاد بود، بعد سه ماه دیگر رفت و آقای بروجردی داد ولی به او گفت بیا کارت دارم گفت قدر زنت را خیلی بدان، زنی که توی شش ماه سه بار بزاید این زن مثلش پیدا نمی‌شود نه سه قلو سه دفعه سه تا پشت سر هم هر سه ماهی یکی، حیوانات هم سه ماه بیشتر طول می‌کشد، حالا مرغ مثل اینکه بیست روز است، اما این زن مثل اینکه خلاصه توی این سه ماه، سه تا می‌زاید. آقای بروجردی حافظه‌اش خیلی قوی بود حالا این دیگر خیلی اشتباه کرده بود اقلًا می‌گذاشتی پنج ماه بعد می‌رفتی، آخر سه ماه خیلی زود بود.

حالا اگر کسی يك صورت انسانی را ببیند تا وقتی که از ذهنش نرفته همه افراد را منطبق بر آن می‌کند لازم نیست صورت جدید در ذهنش حك بشود که حیوان باشد و ناطق باشد مگر اینکه حافظه‌اش مثل

بنده باشد تا يك چیزی بیاید ظهور پیدا کند نیاز به يك صورت مجدد داشته باشد. ثم اذا أبصرت شخصاً آخر منه لا يقع فيه صورة اخرى يك شخص دیگری از انسان شما ببینید لا يحتاج الى صورة اخرى دیگر صورت نمی آید همان انسانیتی که قبلاً بوده همان انسانیت هست حالا شما منطبق بر آن شخص دوم می کنید الا اذا غابت الاولى عن ذهنك مگر وقتی که اولی از ذهن شما برود كقابل رشم من طوابع جسمانية متماثلة يقبل رشما من الاول مثل يك اثری که شما می گذاریم این اثرهای جسمانی که شما می گذارید روی يك شیئی این تا قبل از اینکه رطوبتی بیاید بر يك جسم و به واسطه مطر او غیرمطر اینها این همانجا باقی است وقتی که از بین رفت آن وقت يك اثر بعد می آید، يك رطوبت جدیدی و يك اثر جدیدی را دوباره ایجاد می کند در همانجا ولی اگر همان باشد شما در مرتبه دوم که بخواهد آن اثر رطوبت را بیاورید، کاری انجام نمی دهد همان رطوبت اولی در آن جسم باقی است ولا یختلف بورود اشباهه علیه با ورود اشباهش این اختلاف پیدا نمی کند و اذا

قيل في الكتب وقتي شما مي بينيد نوشته كه ان الكليّة
واقع في الاعيان او يشار اليه كلي در اعيان است بايد
بينيد در اعيان منظور چيست؟ نه اينكه به خود
وجودش در اعيان است بلکه بصورت مثالي در اعيان
است فانما يعنون به الطبيعة التي يعرض لها اذا وجدت
في الذهن ان تكون كلية منظور اين است كه طبيعتي كه
اين مساله به آن عارض مي شود اگر در ذهن پيدا بشود
اين مي شود كليّ والا اگر در ذهن پيدا نشود كه اصلا
وجود خارجي ندارد والاشياء مشتركة في معنى كلي
يفترق باحد امور اربعي اشياءى كه مشترك هستند در
معناى كليّ و ما قبلا در كتاب قبل گفتيم اين يكي از
امور چهارگانه كه اينها با همدیگر در عرض و كم و
كيف و اشتداد و ضعف و آن مطالبی كه در آن كتاب
قبل بحث شد كما أشرنا اليه لان اشتراك ان كان في
عرضي اگر اشتراك، اشتراك در عرضي لا غير فالافتراق
بنفس الماهية مثل سواد و سطح. وان لم يكن الاشتراك
في عرضي خارج اگر اشتراك در عرض نباشد فقط در
خارج باشد، فقد يفترقان بفصل اينها به فصل افتراق

پیدا می‌کنند که اگر اختلاف، اختلاف نوعی باشد ان
كانت الشركة في معنى جنسي اختلاف، اختلاف نوعی
است یا اینکه اختلاف او بعرضي غير لازم ان كانت
الشركة في امر نوعی و برای اصناف و غير ذلك از
طبیعات مختلف در وصف و امثال و در مقولات و اینها
با همدیگر اختلاف دارند اذا اللازم للنوع لازم للفرد آنی
که برای نوع هست برای فصل هم هست فیتفق الجميع
در همه با همدیگر متفق هستند وان كان يجوز ان يكون
المميز لها لازم الشخص لا لازم النوع و اگر جایز است
آن که تمیز می‌دهد آن افراد را آن مصادیق را این لازم
شرط باشد نه اینکه لازم نوع باشد او بتمامیه و نفس فی
نفس الطبيعة مشتركة یا بواسطه تمام و نفس باشد که باز
در بحث، کم گفتیم اختلاف در کم بواسطه تام و ناقص
بودن است لها عرفت من وهن قاعدة المتأخرين فی
وجوب اختلاف حقیقی التام والناقص مما سبق ما قبل
این مساله را بحث کردیم مرحوم آخوند هم فرمودند
که اختلافی که دارد در بحث اشتداد وجود که آخر
کتاب اول بود در آنجا گفتیم که در بعضی از موارد

ایشان فرمودند که خود این ماهیت فی حد نفسه اشتداد پیدا می‌کند که متأخرین قائل به این مساله بودند و همینطور بعضی از متقدمین، اگر یادتان باشد متأخرین گفتند: ماهیت اشتداد و ضعف بر نمی‌دارد این يك مساله واحد است آن که اشتداد و ضعف بر می‌دارد عوارضی است که بر این ماهیت است شما خیال می‌کنید ماهیت اشتداد و ضعف برداشته مثل مراتب وجود انسان یا حیوانیت و امثال ذلك که این مساله در آنجا مطرح شد.